

در پستخانه

آقای وارد پستخانه شد و حواله پستی را برای دریافت پولی که برایش رسیده بود، به مامور ارائه داد.

مامور اداره پست پرسید: آیا سندی دارید که هویت شما را ثابت کند؟ آقاهه دست برد تو جیبش و دو تا پاکت که به نامش رسیده بود ارائه داد و گفت: ملاحظه بفرمائید، این پاکت ها هم به نام همان گیرنده حواله است و قطعاً برای اثبات هویت من کافی است.

- معذرت می خواهم... ممکنه شما این پاکت ها و این حواله را جایی پیدا کرده باشید. اینها برای اثبات هویت شما کافی نیست... آیا با خودتان کارت شرکت در انتخابات دارید؟ گواهینامه دبیرستانی یا دانشجویی دارید؟

- متاسفم، من نتوانستم به تحصیل ادامه دهم.

- پروانه اشتغال به کسب دارید؟

- نخیر، بنده مشغول کاسبی نیستم.

- سند ازدواج همراهمان است؟

- من مجرد هستم.

- پروانه شکار دارید؟

- بنده اصلاً شکار را دوست ندارم... هرگز نمیرم شکار.

- گذرنامه همراهمان هست؟

- خیر... خیلی وقته من از ایران خارج نشدم و گذرنامه سابق هم گم کرده ام... یعنی انداختمش دور...

- سند مالکیت چیزی دارید؟

- سند مالکیت؟ ای بابا! چه فرمایشی!! بنده و مالکیت؟ مگه ریخت و پر بنده را نمی بینید!!

- قبض پرداخت اجاره خودتان را دارید؟

- متأسفانه خیلی وقته که کرایه خونه را نداده ام... قبض همراهم نیست.

می تونید دو نفر را بیاورید که شما را بشناسند؟

- من اینجا خیلی کم با مردم تماس دارم...

آقاهه رفت توی فکر و بعد یک دفعه گفت: آهان، گواهینامه ولادتم همراهم هست، آیا این گواهینامه به درد می خورد؟

نه... ممکنه شما آن را توی کوچه پیدا کرده باشین...

آقاهه که خیلی عصبانی و آتشی شده بود، فریاد زد:

- آقاجون، شما یک کارد بلند خدمتتان هست؟

- کارد بلند؟ می خواهین چیکارش کنید؟

می خوام بزمن شکم خودمو جر بدم و بیفتم بمیرم بلکه شما با گواهینامه فوت من این پول را به من بدهید!!!



دزد: تکان نخور وگرنه می کشمت ، من دنبال پول می گردم . صاحبخانه: یه کمی صبر کن، با هم بگردیم.

*

زن و شوهری در تئاتر مرتب با هم آهسته صحبت می کردند. مردی از عقب سر رو به شوهر کرد و گفت:

- آقا من نمی توانم یک کلمه بفهمم.

- اصلاً به تو چه ارتباطی داره من چی به زنم می گویم!!

*

رئیس دادگاه: این انگشتی را از کجا دزدیدید؟

متهم: قربان ندزدیدم، از توی کوچه پیداش کردم.

رئیس: پس چرا نبردی به نزدیکترین کلانتری بدی؟

متهم: قربان قبل از اینکه پشت انگشتی رو ببینم می خواستم پس بدم.

رئیس: مگه پشت انگشت چیه بود؟

متهم: قربان، پشت انگشت نوشته شده بود: «عزیزم، تا آخر عمر متعلق به توام.»

*

- اکبر آقا شنیدم از بس قمار می کردی زنت ترا فرستاده پیش روانشناس تا مرض قمار تو معالجه بکنه .

- درسته، برادر، دکتره جداً معالجه ام کرد. حالا دیگه سه ماهه که تیررس قمار نمی روم .

- بارک الله، خوب چیکارت کرد؟

- هیچی هر چی پول داشتم به عنوان حق ویزیت گرفتم، حالا سه ماهه که آه در بساط ندارم.